

تأثیر امنیتی رخداد ۱۱ سپتامبر: دیدگاهها و تحلیلهها

اصغر افتخاری

معاون پژوهشی پژوهشکده مطالعات راهبردی

مقدمه

«برای تأمین امنیتی که آدمیان در طول عمر خود خواهان آن هستند کافی نیست که ایشان تنها برای مدتی محدود تحت حکومت درآیند و یا این که امورشان تنها به موجب حکمی واحد رتق و فتق شود... زیرا اگرچه ممکن است ایشان به واسطه کوشش یکپارچه خود بر دشمنی خارجی غلبه کنند، لیکن بعداً - وقتی دشمنی مشترک نداشته باشند و یا بخشی از ایشان دولتی را دشمن و بخشی دیگر آن را دوست بشمارد - در آن صورت ایشان لاجرم به حکم اختلاف منافع از هم گسیخته می‌شوند و دوباره در بین خود به جنگ می‌پردازند.» (۱)

روایت هابز از تأمین امنیت که بر محور وجود «دشمن» و ایجاد وحدت با اتکاء به خطرهای ناشی از عملکرد دشمنان، معنا می‌یابد، رویکرد سلبی از امنیت را پدید آورده که در آن از امنیت به «نبود تهدید» یاد می‌شود. این رویکرد به عنوان دیرینه‌ترین تلقی از امنیت در حیات سیاسی انسان شناخته می‌شود؛ تعریفی که در بستر گفتمان سلبی از امنیت روییده و تا اواخر قرن نوزدهم در اشکال متفاوت به حیات خود ادامه داده است. (۲) نکته بارز این تفسیر، تجویز سیاست‌های امنیتی ویژه‌ای است که محور اصلی تمامی آنها را اصول سه‌گانه زیر تشکیل می‌دهد:

۱. تأکید بر توانمندی دشمن جهت ضربه‌زدن بر رقبایش (بزرگ‌نمایی تهدید)؛

۲. تأکید بر «شرارت» و «عدم رفتار عقلانی» دشمن در مقام سیاست‌گذاری؛

۳. ضرورت اتخاذ استراتژی «تقویت خود» به منظور عملی ساختن اصل «پیشگیری» در جهت تأمین امنیت. انطباق این رویکرد بر شرایط و فضای بین‌الملل، وضعیتی را پدید می‌آورد که ما از آن به

«لویاتانیزم»^۱ تعبیر می‌کنیم؛ به این معنا که: بازیگری واحد و یا مجموعه‌ای مشخص از بازیگران، با اتکاء به قدرت برتر خود، در مقام ایفای نقش «لویاتان» در قلمرو بین‌المللی برآمده و برای این منظور با قبول رسالت جهانی، سعی در برخورد با کلیه مخالفان و بسط ایدئولوژی و اصول رفتاری خاص در سطح بین‌المللی دارند؛ به گونه‌ای که منافع مورد نظر قدرت‌مندان در نهایت تحصیل شود. این معنا از «امنیت» متعاقب رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در دستورکار دولت مردان آمریکایی قرار گرفته و لذا شاهد اجرای سیاست‌های کلانی هستیم که بدون توجه به اصل «استقلال واحدهای ملی» و «ضرورت عدم مداخله در امور داخلی کشورها»، عمل نموده و به تغییر و تحول در معادلات امنیت ملی و سیاست جهانی منجر شده است.

نوشتار حاضر با طرح پرسش از «جایگاه و معنای» واقعه ۱۱ سپتامبر در بستر گفتمان امنیت ملی، به دنبال آن است تا ضمن تحلیل موقعیت این رخداد (با توجه به سایر وقایع سرنوشت‌ساز این قرن)، تاثیرات امنیتی آن را از دیدگاه تنی چند از تحلیلگران به بحث گذارد و نشان دهد که آیا «۱۱ سپتامبر» موجب تحولی در گفتمان امنیت ملی شد و یا آن که فقط واقعه‌ای بزرگ به شمار می‌آید که در چارچوب گفتمان سابق، فهم و تفسیر می‌شود. نویسنده با تأیید فرضیه دوم، در نهایت ارزش ابزاری «۱۱ سپتامبر» را در فضا سازی مناسب جهت ظهور «لویاتان جدید قرن بیست و یکم»، تبیین می‌کند.

الف. بستر گفتمانی واقعه ۱۱ سپتامبر

چنان که «کریستوفر لاین»^۲ از کارشناسان عالی رتبه «مدرسه مطالعات بین‌المللی» در دانشگاه «میامی» به درستی اظهار داشته، پس از ۱۱ سپتامبر همه چیز تغییر نکرده است، بلکه تنها فضایی تازه برای تحصیل هدفی فراهم آمده که پیش از آن و متعاقب فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نزد دولت مردان آمریکایی اولویت یافته بود. (۳) به عبارت دیگر، ۱۱ سپتامبر از حیث گفتمان، معنای مستقلی ندارد و در بستر تحول بزرگ قرن بیستم - یعنی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی - معنا و مفهوم می‌یابد.

در پی زوال نظام کمونیستی و ایجاد خلاء در سطح معادلات سیاست جهانی، رویکردهای مختلفی با هدف ارایه راه‌حل برای نظم مناسب پیشنهادی شکل گرفته و عرضه می‌شوند (۴) که هر یک به نوعی با بازیگری و نقش‌آفرینی ایالات متحده آمریکا، مرتبط هستند. اگرچه تفاسیر ارایه شده در این زمینه، متنوع و مختلف است اما نتیجه - آنجا که به گزینه انتخاباتی آمریکا می‌پردازند -

1. Leviathanism

2. Christopher Layne

یکسان بوده و به تفسیر واحدی از سیاست اتخاذ شده از سوی دولت آمریکا برای آینده جهان می‌رسند. برای تبیین این موضوع تفسیر «میشل دش»^۱ و «الیاس حنا» را که از جامعیت بیشتری برخوردارند، بررسی می‌کنیم.

۱. میشل دش: تحول در ابعاد فرهنگی امنیت جهانی (۵)

دش در «برخورد تمدن»^۲ از سه موج مطالعاتی در حوزه سیاست‌گذاری امنیت ملی به تفکیک یاد کرده که عبارتند از:

الف. موج نخست که متأثر از فضای جنگ جهانی دوم بوده و تحول اصلی در آن، کشف بمب اتمی از سوی ایالات متحده آمریکا بود. دست‌یابی به این توانایی از سوی کشور رقیب، نوعی فرهنگ عقلانی (انتخاب عقلانی بازیگران) را در فضای امنیتی، حاکم می‌سازد که نتیجه آن حزم و احتیاط (متأثر از توان تخریبی بالای بمب اتمی) و گرایش به نظریه‌هایی چون «بازدارندگی» است. این نگرش که فضای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ را شامل می‌شود، توسط اندیشه‌گرانی چون «جفری باتسن»^۳، «روث بندیکت»^۴ و «مارگارت مید»^۵ تبیین و تشریح شده است.

ب. دومین موج موسوم به «موج دوران جنگ سرد»، ریشه در ناکامی ابرقدرت‌های وقت در حوزه نظامی‌گری دارد. مواردی چون تحصیل هزینه‌های سنگین تهیه، تولید و نگهداری سلاح‌های هسته‌ای برای اتحاد جماهیر شوروی سابق و آثار نامیمون جنگ ویتنام برای آمریکا در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰، منجر به تغییر سیاست امنیتی وقت با صبغه نظامی، به نفع معادلات سیاسی تازه شد. براین اساس دو ابرقدرت بر آن شدند تا با عضوگیری از میان دیگر کشورها، به تقویت اردوگاه خود و تضعیف رقیب از طریق تأیید ارزش‌های فرهنگی - سیاسی‌شان در عرصه جهانی، نایل آیند. در این دوره رقابت دارای ابعاد متعددی است و حوزه‌های اقتصادی، فن‌آوری، سیاسی و فرهنگی را در بر می‌گیرد.

ج. سومین و آخرین موج معروف به «موج مابعد دوران جنگ سرد» - چنانکه «پیتر کاتزنشتاین»^۶ اظهار داشته - متأثر از فرهنگی جهانی است که به میزان زیادی الهام گرفته از ارزش‌ها و منافع بازیگر برنده دوران جنگ سرد - یعنی ایالات متحده آمریکا - است. در چنین فضایی قدرت برتر سعی دارد هژمونی موردنظر خود را از طریق حاکم ساختن نظرات خوش‌بینانه‌ای چون «پایان تاریخ» فوکویاما و یا بدبینانه‌ای چون «برخورد تمدن‌های»

1. Michael Desch
3. Jeoffrey Bateson
5. Margaret Mead

2. Culture clash
4. Routh Benedict
6. Peter Katzenstein

هانتینگتون، تحصیل کند. چنان که از تفسیر «دش» برمی آید، گفتمان امنیتی مسلط در فردای «زوال کمونیست»، گفتمان سلطه بود که دولت مردان آمریکایی به طور مشخص در پی تحقق آن بوده‌اند.

۲. الیاس حنا: نظم‌نوین به روایت آمریکایی (۶)

حتّاً در «نظم بین‌الملل و گزینه‌های تازه دولت آمریکا» به بررسی چهارگونه «نظم» که جهان طی دو‌یست سال گذشته (به طور متوسط هر پنجاه سال یک نظم) تجربه کرده، می‌پردازد. نقاط عطف تحلیل حنا را «شکست ناپلئون»، «ورود آمریکا به عرصه روابط بین‌الملل و خروج از انزوا»، «معاهده ورسای» و «کنفرانس یالتا» شکل می‌دهند. به زعم وی «فروپاشی شوروی» پنجمین رخدادی است که با ایجاد تغییر در نظم بین‌الملل، ضرورت تعریف تازه‌ای از ساختار بین‌المللی را آشکار ساخت. او از این دوره به «هژمونی آمریکا در گستره بین‌المللی» یاد می‌کند که با اظهارات «بوش» پدر در باره «نظم نوین» شکل می‌گیرد. اگرچه بوش از بیان ویژگی‌های نظم مورد نظرش بازماند اما جنگ خلیج فارس و کنفرانس مادرید، نشان داد که وی به دنبال تعریف نظم جهانی از منظر خاص آمریکاست. توصیه اندیشه‌گرانی چون برژنسکی در «صفحه بزرگ شطرنج» (۷) و یا توصیه‌های عملیاتی مؤسسات پژوهشی‌ای مانند مؤسسه «رند»^۱ در عرصه سیاست خارجی (۸)، که به خروج آمریکا از ABM و یا رد معاهده توکیو منجر شد، موید تفسیر حناست.

عسان العزّ استاد علوم سیاسی در دانشگاه لبنان، در تأیید مدعای حنا به ارائه مستنداتی از سیاست خارجی آمریکا در فردای جنگ سرد می‌پردازد که نشان می‌دهد دولت آمریکا قبل از ۱۱ سپتامبر، گفتمان مبتنی بر هژمونی را اتخاذ و مدنظر داشته است. طرح مفهوم «دشمن مجهول» در سیاست خارجی آمریکا به جای اتحاد جماهیر شوروی (که بعداً در مقولاتی چون تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و بنیادگرایی تعریف شد) به سال ۱۹۹۷، پیشنهاد استراتژی «بازگشت خودآگاهانه به عقب»^۲ از سوی پنتاگون به سال ۱۹۹۷، که در نهایت به تأیید اصل «آمادگی ارتش آمریکا برای جنگ در مکان‌های دور دست با انگیزه پیروزی انجامید»؛ از جمله شواهدی هستند که توسط غشّان در تأیید استراتژی امنیتی مبتنی بر «سلطه آمریکا» ارائه شده‌اند. (۹)

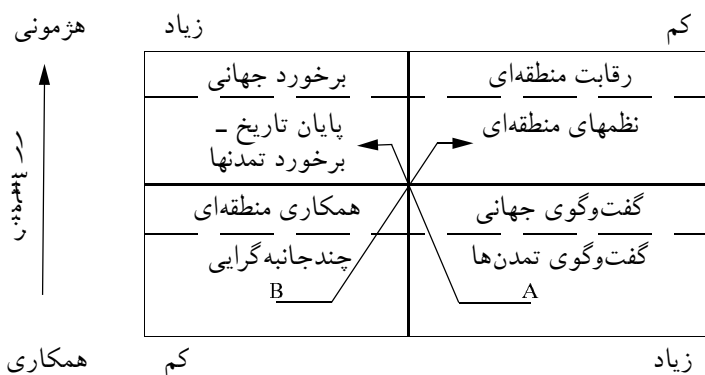
نتیجه آن که در پی فروپاشی شوروی، خلاء گفتمان‌ای پدید می‌آید که تلاش برای تدارک آن در دو حوزه عمل و نظر به صورت جدی دنبال می‌شود. در حالی که برخی از تحلیلگران، همانند لیک، مورگان، استین، جاب و مارس ایده «نظم منطقه‌ای»^۳ را طرح و پیشنهاد می‌دادند که صورتی تازه از همکاریهای منطقه‌ای را با حضور نیروهای برتر مدنظر داشت (۱۰)؛ گروهی دیگر به تبعیت

1. RAND

2. Bottom up review

3- Regional order

از روپسینگه، ریچارد فالک و لوی نوعی تکثرگرایی ملی را که به الگوی «چندجانبه‌گرایی»^۱ در عرصه بین‌المللی - به عنوان جانشین الگوی رقابتی دوران جنگ سرد - اشاره داشتند (۱۱)؛ و جمع‌کنیری نیز گفتمان «گفتگوی تمدن‌های» جمهوری اسلامی ایران را مناسب ارزیابی می‌کردند. اما در عمل بازیگر برتر دوران جنگ سرد، تحت تأثیر منافع ملی‌اش، متوجه گفتمان «کسب هژمونی» می‌شود؛ گفتمانی که مطابق تحلیل ارایه شده از سوی «مرکز تحلیل سیاست خارجی آمریکا»، بنیاد استراتژی امنیت ملی آمریکا را در عصر تازه شکل داده و توقع می‌رود طی ۲۵ سال آینده - طبق تخمین و برنامه پیشنهادی ژاکولین داویس^۲ و میشل سوینی^۳، - به انجام خود برسد. (۱۲) (نگاه کنید به نمودار شماره ۱)



A= LEVIATHANISM

B= COMPLEX SUPERPOWER

نمودار شماره (۱)

گونه‌شناسی نظم بین‌الملل و تحول

ناشی از ۱۱ سپتامبر

براین اساس ۱۱ سپتامبر اگرچه در بردارنده گفتمان امنیتی تازه‌ای نیست (چرا که گزینه‌های چهارگانه شکل گرفته پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی همچنان وجود دارند) اما با فضا‌سازی که در پرتو این رخداد مهم صورت می‌پذیرد، جریانی انتقادی در قلمرو جهانی شکل می‌گیرد که دو نمود بارز دارد: اول، نقد رویکرد مبتنی بر «حداکثر همکاری در گستره جهانی برای

1. Multilateralism

2. Jacquelyn Davis

3. Michael Sweeney

تأمین صلح» به نفع «تلاش برای ایجاد صلح از طریق تأسیس لویاتان قرن بیست و یکم» (لویاتانیزم)؛ و دیگری نقد نظریه «نظم بخشی منطقه‌ای» به نفع «رقابت‌های منطقه‌ای» که در پی ایجاد صلح از طریق تأسیس ابرقدرتی مرکب از قدرت‌های برتر سیاست جهانی است (ابرقدرت مرکب). از این منظر چنان که «آنتوان ضوء» اظهار داشته، ۱۱ سپتامبر فقط باید رخدادی بزرگ ارزیابی شود، آن هم نه به خاطر تلفات و خسارات مادی و انسان‌اش؛ چرا که قرن بیست و بیست و یکم رخدادهای دهشتناک‌تری را تجربه کرده است که از این حیث بسیار خشونت‌بارتر بوده‌اند. تمام اهمیت این حادثه، وقوع آن در قلمرو دولت فاتح جنگ سرد و بروز تزلزل در نمادهای اصلی قدرت و ثروت بود. (۱۳) از این منظر ۱۱ سپتامبر رخدادی با «فرصت‌ها - تهدیدها»ی ویژه ارزیابی می‌شود که می‌تواند به ظهور «لویاتانی» تازه در عرصه بین‌المللی منتهی شود. جهت درک این معنا، به بازخوانی امنیتی این رخداد پرداخته، مدل‌های امنیتی آن را استخراج و تحلیل می‌نماییم.

ب. قرائت‌های امنیتی واقعه ۱۱ سپتامبر

با توجه به آنچه که بیان شد، معلوم می‌شود که ۱۱ سپتامبر مبدا شکل‌گیری گفتمان امنیتی تازه‌ای نبوده و تنها واقعه‌ای در حوزه سیاست عملی به شمار می‌آید که می‌توان آن را با توجه به گفتمان هژمونیک حاکم در فردای جنگ سرد به چند طریق تفسیر کرد. از جمله قرائت‌های ارایه شده می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

۱. طارق البشیری: جنگ جهانی سوم بر ضد اسلام

طارق البشیری نویسنده و سیاستمدار مصری که از ۱۹۵۴ تا ۱۹۹۸ در «مجلس الدوله» حضور داشته و نایب رئیس اول این مجلس نیز بوده است، در مقاله‌ای با عنوان «غرب و اسلام؛ مبارزه در فردای ۱۱ سپتامبر»، با توجه به این که «واقعه ۱۱ سپتامبر» اساساً رخدادی جهانی نبوده و تلاش غرب برای توسعه بخشی به دامنه تأثیرات این رخداد کاذب است، اظهار می‌دارد: در سال ۱۹۳۳ آتش‌سوزی مهیبی در رایش‌تاک آلمان به وقوع پیوست و پس از آن نیز دومین جنگ جهانی رخ داد، اما کسی از آن حادثه به عنوان «واقعه‌ای جهانی» یاد نکرد. تلاش آمریکا برای جهانی جلوه دادن واقعه ۱۱ سپتامبر، به این خاطر است که مایل است جبهه‌ای تازه در مقابله با اسلام سیاسی (اصطلاحی که خود آن را وضع کرده‌اند) بگشاید. براین اساس، آمریکا نه در پی «دفاع» از خود بلکه مترصد آغاز «هجومی» گسترده بر ضد جبهه اسلامی است. به زعم وی آمریکا با بزرگ‌نمایی واقعه ۱۱ سپتامبر، در پی راه‌اندازی جنگی جهانی بر ضد اسلام است و برای این منظور در پی «فضاسازی» مناسب با استفاده از مفاهیم و تهدیداتی چون «تروریسم بین‌الملل» و «تهدید

ناشی از کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی» از سوی دولت‌های بنیادگرا، می‌باشد. (۱۴) اطلاق عنوان «دوران جنگ جدید» از سوی شفیق المصری استاد رشته حقوق بین‌الملل در دانشگاه لبنان و آمریکا، با توجه به تفسیر فوق صورت گرفته است و مصداق بارز آن را حمله به افغانستان شکل می‌دهد. به زعم نویسنده، سازماندهی حضور آمریکا در این کشور و نوع تبلیغات ارایه شده از این لشگرکشی، دلالت بر آن دارد که آمریکا بیش از هم‌گرایی، به سرکوب تفسیری خاص از اسلام که از آن به اسلام سیاسی یاد می‌کند، می‌اندیشد. (۱۵) همین معنا در تحلیل فلسفی غسان غص و وجیه قانصو از واقعه ۱۱ سپتامبر آمده است. مطابق تحلیل ایشان، ۱۱ سپتامبر یک فرصت سیاسی برای «تصویرسازی»^۱ منفی از «شرق» (به رهبری اسلام) بود. به عبارت دیگر، ۱۱ سپتامبر مجال مناسب برای رویش و گسترش شرق‌شناسی منفی آمریکایی را فراهم آورد؛ تصویری که با گفتمان سلطه‌مدنظر دولت آمریکا، بیشترین همخوانی را دارد. (۱۶)

۲. اف. جرجیس: منفعت‌طلبی افراطی

تزر جرجیس که در کتاب «آمریکا و اسلام سیاسی: برخورد تمدن‌ها یا برخورد منافع؟» به سال ۱۹۹۹ منتشر گردید، مورد توجه بسیاری از تحلیلگران قرار گرفته است. براین اساس آمریکا در عصر حاضر به دنبال استحکام بخشی به ارزش‌های انسانی خاصی (چون حقوق بشر، آزادی، دموکراسی و...) نیست و لذا برخوردش همچون قبل ایدئولوژیک نیست، بلکه منافع مشخصی در داخل و گستره جهانی دارد که جهت تحقق آنها، حاضر به استفاده از کلیه روش‌های موجود است. (۱۷) علی سمور، نویسنده لبنانی، با توجه به همین قرائت است که ۱۱ سپتامبر را به مثابه فرصتی امنیتی برای دولت‌مردان اسرائیلی تفسیر کرده تا با حمایت آمریکا بر مشکلات سیاسی خود به روش نظامی، فایق آیند. این که شاهد هستیم شارون از فلسطینی‌ها با عنوان «طالبان» و از عرفات به نام «بن‌لادن» یاد می‌نماید؛ و یا حامیان بین‌المللی انتفاضه با شعار مبارزه با تروریسم تحدید شده و حمایت مؤثر از رژیم صهیونیستی به بهانه «دفاع» از سوی آمریکا صورت می‌پذیرد، همگی مدعای سمور را تأیید می‌کنند. (۱۸) هیشم الکیلانی و منیرالعکش از جمله نویسندگان عرب زبان هستند که این وجه از واقعه ۱۱ سپتامبر را به بحث گذارده و با عطف توجه به اسرائیل و سیاست‌های حمایتی آمریکا، آن را به مثابه رخدادی در راستای منافع آمریکا در منطقه ارزیابی نموده‌اند. این طیف از تحلیلگران به تبع نویسندگانی چون «جرج مون بیوت»^۲ و «حسنین هیکل» تا به آنجا پیش می‌روند که معتقدند، اگر بن‌لادن هم ظهور نمی‌کرد، آمریکا باز هم محتاج پرورش

1. Imagine macking

2. George Monbiot

چنین تفکر و نگرشی بود تا بتواند به منافع ملی خود نایل آید. (۱۹)

خلاصه کلام آن که ۱۱ سپتامبر مقطع تاریخی‌ای است که در آن تعارض منافع ملی آمریکا با سیاست‌های اتخاذ شده از سوی دیگر بازیگران به منصفه ظهور می‌رسد و لذا دولت آمریکا فارغ از ملاحظات ارزشی، صرفاً برای رسیدن به منافع مشخص آمریکا، به توسعه رخدادی ملی در گستره جهانی همت می‌گمارد. هدف از این استراتژی بزرگ نمایی «تهدید» و استفاده از توان فراملی برای تحقق اهداف ملی دولت آمریکا است. (۲۰)

۳. سیمون سرفاتی^۱: رجوع به سیاست قدرت

سرفاتی که مدرس سیاست خارجی و از اعضای برجسته مؤسسه CSIS است، با پذیرش گفتمان سلطه به عنوان گفتمان مسلط بر فضای روابط بین‌الملل در فردای جنگ سرد، از متمایز بودن ایالات متحده آمریکا از سایر بازیگران و ضرورت تفوق این کشور بر عرصه بین‌المللی سخن رانده است. به زعم وی اعمال قدرت عربیان در عصر حاضر از مشروعیت لازم برخوردار است و آمریکا حق دارد به عنوان بازیگر «منحصر بفرد» روابط بین‌الملل، از این روش برای تحقق خواسته‌هایش بهره جوید. از این منظر، ۱۱ سپتامبر رخدادی ارزیابی می‌شود که ضمن تایید «اهمیت» و «جایگاه» قدرت در قرن بیست و یکم، به دولت آمریکا جواز لازم برای کاربرد قدرت عربیان را نیز می‌دهد. (۲۱)

از میان تحلیلگران دیگری که این ایده را بیان داشته‌اند، می‌توان به «میشل جی. مازار»^۲، کارشناس ارشد حوزه مطالعات امنیت ملی در دانشگاه جرج تاون، اشاره داشت. وی با اشاره به این که آمریکا به عنوان نماد عالی فرآیند جهانی شدن مطرح می‌باشد؛ طبیعی است که از سوی مخالفان و دشمنان جهانی شدن مورد معارضه جدی قرار گیرد. براین اساس دولت آمریکا حق دارد تا از ابراز زور برای مقابله با دشمنانش - با توجیه دفاع - بهره جوید. به زعم وی ۱۱ سپتامبر، مقطع تاریخی مهمی است که تجویز اعمال قدرت را به آمریکا می‌دهد؛ تجویزی که از سوی جامعه جهانی نیز پذیرفته شده است. (۲۲) «کریستوفر لین» نیز همین استدلال را در توجیه کاربرد زور از سوی دولت آمریکا ارایه داده است؛ آنجا که با استناد به «دشمن پنداری» آمریکا از سوی برخی از بازیگران ملی و مؤسسات بین‌المللی، اظهار می‌دارد: حق مسلم آمریکا است که برای خروج از وضعیتی که هستی او را تهدید می‌کند، از تمام توانش برای تأمین منافعش بهره ببرد. (۲۳)

1. Simon Serfaty

2. Michael J. Mazarr

۴. فؤاد نهرا: پیدایش تروریسم نوین

در حالی که شعار مبارزه با تروریسم بین‌الملل به عنوان یکی از محورهای اصلی سیاست‌های آمریکا در فضای پس از ۱۱ سپتامبر مطرح بوده و چنین به نظر می‌رسد که هزینه بسیاری برای ترویج آن از سوی دولتمردان و بنگاه‌های تبلیغاتی غربی صورت می‌پذیرد، فؤاد نهرا نویسنده لبنانی و از اساتید دانشگاه لیل فرانسه، دیدگاه کاملاً متفاوتی را اظهار می‌دارد. وی بر این باور است که ۱۱ سپتامبر منجر به تولد نوع تازه‌ای از تروریسم بین‌المللی شد که مطابق آن، صاحبان قدرت برتر اجازه و حق مداخله در امور سایر کشورها را فارغ از ضوابط بین‌المللی مصوب، می‌یابند. «استثناء طلبی آمریکا» (به معنای آنکه ضوابط بین‌المللی محدودکننده سیاست‌ها و رفتارهای صادره از سوی این کشور نیست) و «اجماع سازی» این دولت (به معنای وادار نمودن سایر بازیگران - اعم از ملی و فراملی - به تبعیت از خواسته‌های این دولت) و بالاخره «تک تازی» این کشور (به معنای اقدام بدون نیاز به حمایت و کمک سایر بازیگران)، برجسته‌ترین ویژگی‌های این نوع از تروریسم است. (۲۴) هیشم مزاحم نیز با اشاره به منافع مشخص آمریکا در منطقه خاورمیانه، نشان می‌دهد که چگونه دولت آمریکا با استفاده از طرح مفاهیمی چون «دولت‌های فارغ از قانون»^۱ و یا «دول یاغی»^۲ در عمل به رشد کاربرد سیاست‌های تروریستی از سوی رژیم صهیونیستی در مواجهه با فلسطینیان، کمک کرده است. (۲۵) از حیث نظری این دسته از تحلیلگران معتقد به ایده نویسندگانی چون «رَب پورت»^۳ و «میشل وی ورکا»^۴ هستند که امکان رویش‌گونه‌های جدیدی از تروریسم را از درون سیاست‌های ضد تروریستی متعارف، بسیار زیاد میدانند. (۲۶) بر این اساس، ۱۱ سپتامبر تحولی در عرصه معادلات امنیتی پدید آورد که تأیید تروریسم بین‌المللی مهمترین مصداق آن است.

۵. رضوان سید: مقابله با روح حاکم بر عصر جدید

سید دبیر تحریریه نشریه «اجتهاد» و استاد دانشگاه لبنان است که دبیرکلی انجمن اسقف‌های مسیحی در زمینه گفتگوی بین مسیحیان و مسلمانان را نیز بر عهده دارد. او با تأمل در علل احتمالی وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، چنین نتیجه می‌گیرد که: ۱۱ سپتامبر واکنشی بود بر ضد روحیه سلطه‌طلبی؛ روحیه‌ای که در قدرت برتر عصر - یعنی ایالات متحده آمریکا - تجلی یافته بود. (۲۷) از این منظر چنان که آنتوان ضوء نیز اظهار داشته، طیف متنوعی از بازیگران را می‌توان سراغ گرفت - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - که در مواجهه با آمریکا قرار می‌گیرند. لذا انتساب انحصاری این

1. Out Law State
3. David Rapoport

2. Rogue State
4. M. Wieworka

واقعه به کشورهای مسلمان نه تنها وجهی ندارد، بلکه نادرست است؛ زیرا تبعات منفی این حادثه برای مسلمانان از پیش آشکار بوده (۲۸) و لذا انگیزه‌ای در ارتکاب آن (با توجه به سنگینی هزینه‌ها) ندارد.

از این منظر می‌توان ۱۱ سپتامبر را صرفاً واکنشی بر ضد فشار ناشی از پدیده «جهانی شدن» به رهبری ایالات متحده آمریکا دانست؛ فشاری که تنها کشورهای مسلمان را به واکنش و انداخته بلکه، بسیاری از کشورهای جهان سومی (و حتی دومی) را شامل می‌شود. مراکز مورد هدف قرار گرفته در ۱۱ سپتامبر، بهترین موید مدعای بالاست: تحلیلگران معتقدند در این عملیات، مراکزی که نماد آزادی و دموکراسی هستند مورد حمله قرار نگرفته‌اند بلکه برج‌های دوقلو به مثابه نماد توان اقتصادی جهانی شدن؛ و پنتاگون، به مثابه توان نظامی حامی این جریان، مورد هدف قرار گرفته‌اند؛ لذا عملیات ۱۱ سپتامبر را واکنشی طبیعی بر بستر گفتمان هژمونیک برای مقابله با قدرت خواهان سلطه ارزیابی می‌کنند. (۲۹)

۶. حسن جابر: تفسیر عملی نظریه برخورد تمدن‌ها

از جمله شایع‌ترین تفاسیر ارایه شده از رخداد ۱۱ سپتامبر، بازخوانی آن در ذیل نظریه برخورد تمدنی هانتینگتون است. حسن جابر استاد دانشگاه لبنان و مدیر تحریریه نشریه «المنطق» با استناد به برخی از گفته‌های دولتمردان آمریکایی که ۱۱ سپتامبر را تداعی کننده جنگ‌های صلیبی می‌دانند، چنین نتیجه می‌گیرد که: استمرار سیاست‌های هجومی آمریکا در مواجهه با آنچه که «دشمن» و «تهدید» لقب داده و بیشتر متعلق به حوزه تمدنی «اسلام» هستند، در عمل سیاست جهانی را به سمت و سویی هدایت می‌نماید که پیش از آن هانتینگتون، بیان داشته است. براین اساس وی آینده اطمینان‌بخشی را برای آینده روابط «اسلام و غرب» پیش بینی نمی‌کند. (۳۰)

اگرچه قرائت‌های امنیتی از واقعه ۱۱ سپتامبر متفاوت و در برخی موارد نیز متعارض است، اما تمامی آنها از آن حیث که ۱۱ سپتامبر را نقطه عطفی در سطح تحلیل «سیاست عملی» (و نه گفتمانی) جهان معاصر می‌دانند، مشترک هستند. از این منظر «آسیب‌پذیری» قدرت برتر معادلات سیاست جهانی در جریان ۱۱ سپتامبر، آشکار گردید. چرا که دولت آمریکا با استقرار سیستم دفاعی موسوم به NMD^۱ در واقع سپر دفاعی‌ای را برای خود طراحی کرده بود که گمان می‌رفت حافظ این کشور از کلیه تهدیدات احتمالی باشد. اما چنان که سایر خطوط دفاعی از قبیل خط

1. National Missile Defense

دفاعی مازینو فرانسه و یا خط دفاعی بارلیف اسرائیل نیز آسیب‌پذیر بوده‌اند، این رخداد برای آمریکا در ۱۱ سپتامبر به وقوع پیوست. نتیجه آنکه، ۱۱ سپتامبر فقط سیاست دفاعی آمریکا را دچار دگرگونی خواهد ساخت و تأثیر گفتمانی‌ای نخواهد داشت. بر این اساس، این تغییر که در بستر گفتمان هژمونیک رخ داده، سیاست هجومی مدنظر آمریکا را از «وضعیت جنگ غیرمتوازن» به وضعیت «جنگ غیرمتقارن»^۱ تغییر می‌دهد. بر این اساس جوهره «تهاجمی» سیاست آمریکا که متأثر از گفتمان هژمونیک ماقبل ۱۱ سپتامبر است، ثابت می‌ماند و تنها نوع آن از «غیرمتوازن» به «غیرمتقارن» تغییر می‌یابد. (۳۱)

ج. آینده‌شناسی ۱۱ سپتامبر

با توجه به تقریرهای به عمل آمده از رخداد ۱۱ سپتامبر چنین برمی‌آید که استراتژی نوین آمریکا (به تعبیر کالینزگرای) مشابه و متأثر از استراتژی‌های قدیمی است که بر محور وجود «دشمن» و «ضرورت» برخورد قاطع با آن، قرار دارد. (۳۲) استراتژی که هدف از آن شکل‌دهی به نظام بین‌الملل با محوریت یک قدرت هسته‌ای برتر و سرنوشت‌ساز - یعنی آمریکا - است. از این منظر چند آینده متفاوت را می‌توان شناسایی و تصویر نمود:

اول. جهانی واحد با نیروی هسته‌ای برتر^۲

بر این اساس کاربرد سیاسی برتری هسته‌ای در انحصار دولت آمریکا خواهد بود و به تبع آن، نظم جهانی متناسب با خواسته‌های این بازیگر شکل خواهد گرفت. در چنین سناریویی، سایر بازیگران - به ویژه گروه‌های مخالف و یا معارض - جز تبعیت و یا مبارزه راه‌حل استراتژیک دیگری ندارند. برخلاف دوران بازدارندگی و یا جنگ‌های استراتژیک، این دوره با عنصر تهاجم از سوی کانون قدرت برتر، هدایت و طراحی می‌شود. به همین دلیل است که ضریب ناامنی و آشوب و کاربرد زور در این دوران به بهانه ایجاد صلح، افزایش چشمگیری می‌یابد. (۳۳)

1. Asymmetrical War

جنگ در وضعیت غیرمتوازن به تقابل نیروهایی دلالت دارد که از حیث دسترسی به امکانات رزمی مشابه و در سطح تقریباً یکسانی قرار دارند و لذا جنگ بین این قدرت‌ها متأثر از سطح تخریبی بالای جنگ‌افزارها، معمولاً توأم با احتیاط و همچنین محدود است. در این وضعیت اقبال به عرصه‌های رقابتی غیر از جنگ‌های نظامی است. اما در وضعیت غیرمتقارن، دسترسی‌ها و توان‌مندی‌ها تناسبی ندارد و لذا احتمال کاربرد یکسویه آنها در جنگی نابرابر از سوی قدرت برتر برضد دیگری می‌رود.

2. Nuclear one worldism

دوم. جهانی ذاتاً متعارض

«دونالد ام. اسنو»^۱ در واپسین سالهای قرن بیستم، در مقام ارزیابی وضعیت سیاست امنیتی آمریکا، اقدام به ارائه مفهوم تازه World of Tires می‌نماید. غرض وی از جعل این اصطلاح، اشاره به وجود دو گروه اصلی در ساختار سیاست بین‌الملل است که عبارتند از:

۱. سازمان همکاریهای اقتصادی کشورهای توسعه یافته^۲: این کشورها که از رشد اقتصادی بالایی برخوردارند و ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی مشترک زیادی نیز دارند، در وضعیتی با ثبات و همراه با صلح قرار دارند. مطابق تحلیل «سینگر»^۳ و «ویلداوسکی»^۴ این کشورها «منطقه صلح»^۵ را شکل داده و لذا احتمال درگیری و نزاع بین آنها در کمترین حد ممکن است.

۲. گذشته از ۳۳ درصد از جمعیت جهانی که در گروه اول زندگی می‌کنند، مابقی انسان‌ها در کشورهای حلقه دوم قرار دارند که به طور متعارف درگیر نزاع و جنگ هستند؛ لذا شاخصه بارز این کشورها «بی‌ثباتی» است. (۳۴)

مطابق این تفسیر، بروز و تعمیق شکاف نامتعادل بین دو حلقه مزبور، جهان را در وضعیتی متعارض قرار می‌دهد که به شدت آسیب‌پذیر می‌نماید. ۱۱ سپتامبر ضمن این که تجلی‌ای از این نبود تعادل به شمار می‌آید، بازگوکننده آینده‌ای پرآشوب برای جهان است؛ آینده‌ای که در آن سلطه حلقه اول، توسط کشورهای عضو حلقه دوم به چالش فراخوانده می‌شود.

سوم. جهان پراکنده

نظر به انگیزه کاذب موجود در ورای ائتلاف جهانی پدید آمده پس از ۱۱ سپتامبر، بسیاری از تحلیلگران معتقدند که با گذشت زمان میزان انسجام واحدهای ملی حاضر رو به کاهش گذارده و شاهد نوعی تکثرگرایی افراطی خواهیم بود که می‌تواند ماهیت و جایگاه نهادهای فراملی همچون سازمان ملل متحد را نیز تهدید نماید. از جمله علل بیان شده برای این سناریو، می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

۱. منفعت‌جویی دولت آمریکا، در نهایت به واگرایی اعضای ائتلاف حاضر دامن‌زده، ایشان را از همراهی باز خواهد داشت. (۳۵)

1. Donald M. Snow

2. OECD = Organization of Economic Cooperation and Develepment

3. Singer

4. Wildavsky

5. Zone of peace

۲. گرایش سیاستمداران آمریکایی به «قدرت سخت»^۱ ضمن این که در برخی از کشورها ایجاد ترس نموده و احساس ناامنی را پدید می‌آورد، باعث می‌شود تا متحدان نزدیک نیز در تعارض با ایده‌های صلح‌جویانه و دموکراتیک گرفتار آمده و از افراط‌گرایی دولت آمریکا - تحت تأثیر افکار عمومی و جهانی - حمایت نمایند. (۳۶)

۳. استمرار سیاست‌های جنگی از سوی دولت آمریکا، اصل حیاتی برای کشورهای دموکراتیک - مبنی بر این که این کشورها از کمترین اقبال برای جنگ برخوردارند و لذا در عمده تنش‌ها نه به عنوان بازیگر، بلکه در نقش داور یا میانجی ظاهر می‌شوند - را متزلزل ساخته و لذا طبیعی است که بسیاری از متحدان دموکراتیک، همراهی با سیاست‌های جنگ‌طلبانه یا استراتژی نوین آمریکا را مطابق با منافع ملی خود، نخواهند یافت. (۳۷)

۴. بزرگ‌نمایی حادثه ۱۱ سپتامبر و تهدید موردنظر دولت‌مردان آمریکایی، به طور ضمنی تالی فاسدی نیز به همراه دارد که عبارت است از: اثبات آسیب‌پذیری آمریکا و کاهش میزان اعتبار این دولت در معادلات امنیتی بین‌المللی. نتیجه چنین تصویرسازی می‌تواند در تضعیف محور ائتلاف فعلی و زوال آن مؤثر افتد. (۳۸)

۵. اتخاذ سیاست‌های مسالمت‌جویانه و دیپلماسی فعال از سوی گروه‌های رقیب، چنان که «آنتونی بلینکن»^۲ اظهار داشته، فضای حاکم بر جنگ را متحول ساخته و در نتیجه ارزش پیروزی غرب را در «جنگ عقاید» کاهش می‌دهد. افزون بر این که احتمال ایجاد ائتلاف‌هایی تازه در جبهه مقابل - با توجه به توسعه استراتژی تهاجم آمریکا و افزایش مصادیق آن - را نیز افزایش می‌دهد. (۳۹)

با توجه به عوامل مؤثر پنج‌گانه بالا، می‌توان جهانی را تصویر کرد که در آن اعضا از ائتلاف تحمیلی خارج شده و به خاطر استفاده ابزاری از نهادهای فراملی در عصر ائتلاف تحمیلی (همانند استفاده ابزاری از سازمان ملل متحد، صلیب سرخ و...) و با استناد به اصل حاکمیت ملی، مایل به همکاری با چنین نهادهایی نیز نباشند. چنین جهان پراکنده‌ای برای استقرار صلح نیازمند سازمان‌های تازه‌ای خواهد بود که بیشتر منطقه‌ای بوده و تأمین صلح را در مناطق مختلف دنبال می‌نمایند.

نتیجه گیری

زمانی توسعه‌یافته‌تر بود: سخن گفتن از صلح آنجا که باید جنگید، خطایی بزرگ است؛ چنین به نظر می‌رسد که دولت بوش خود را در چنین فضایی تصویر می‌نماید و لذا مشاهده می‌شود که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، امکان و حق سلطه را برای خود محقق می‌پندارد. در چنین فضایی، ۱۱ سپتامبر با دو تصویر امنیتی متفاوت قابل تفسیر است:

نخست: ۱۱ سپتامبر به مثابه واکنشی بر ضد گفتمان هژمونیک مدنظر دولت آمریکا؛

دوم: ۱۱ سپتامبر به مثابه فرصتی مناسب جهت فضا سازی برای کاربرد روش‌هایی تازه برای تحقق گفتمان هژمونیک.

در حالی که بسیاری از تحلیلگران مسلمان و غربی متوجه تفسیر اول از رخداد ۱۱ سپتامبر شده و سعی در بیان این واقعیت دارند که سیاست‌های یکسویه و سلطه‌طلبانه دولت آمریکا در دوران پس از جنگ سرد (که مبتنی بر نوعی از غرور بوده و آسیب‌هایی را برای ملل مختلف به دنبال داشته است) (۴۰)، منجر به بروز چنین واکنشی شده است، لذا تنها راه حل مقابله با چنین حوادثی اصلاح نظام بین‌الملل بر پایه عدالت و همزیستی مسالمت‌آمیز ملل مختلف است؛ برخی دیگر از تحلیلگران آن را فرصتی مناسب برای دولت آمریکا ارزیابی کرده‌اند که می‌تواند در آن به سرکوب آشکار و قدرتمندانه مخالفان گفتمان هژمونیک بپردازد. اگر چه مستندات و شواهد علمی - تجربی حکایت از صحت مدعای نخست دارد، اما سیاست امنیتی دولت بوش و اجرای اقداماتی چون حمله به افغانستان، تهدید عراق، محور شرارت خواندن جمهوری اسلامی ایران و اعمال فشار روانی بر عربستان سعودی حکایت از اقبال این دولت به گزینه دوم دارد. در چنین فضایی است که باید پذیرفت، ۱۱ سپتامبر معنایی جز ناامنی برای کلیه بازیگران در عرصه بین‌المللی نداشته است؛ چنان که حسن حنفی در ارزیابی امنیتی این حادثه با توجه به سیاست اتخاذ شده از سوی دولت آمریکا اظهار داشته است:

«اعمال سلطه یک جانبه از سوی آمریکا برای ایجاد جهانی تک قطبی، ضمن آن که آمریکا را آسیب پذیر می‌سازد؛ سایر کشورها را در مظان تهدید آمریکا قرار می‌دهد... آمریکا با حمایت از اسرائیل و تأسیس مقوله‌ای تازه به عنوان تروریسم خوب، عملاً موج ناامنی‌ای را پدید می‌آورد که می‌تواند بسیاری از کشورها را فراگیرد... لذا باید منتظر کاربرد سیاست‌های تروریستی تازه‌ای از سوی دولت آمریکا بود که هدف آنها، استقلال ماست. سیاست‌هایی که واکنش‌های ناامنی‌زایی را برای آمریکا به تبع به دنبال خواهد داشت... و این به معنای ناامنی برای همگان است.» (۴۱)

یادداشت‌ها

۱. هابز، توماس، لویاتان، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۸۰، صص ۱-۱۹۰.
۲. جهت مطالعه پیرامون گفتمان‌ها و امواج مطالعات امنیت ملی رک. افتخاری، اصغر، «فرهنگ امنیت جهانی»، در: آر. دی. مک کین لای و آر. لتیل، امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۷۲-۹.
۳. در این ارتباط دو دیدگاه متفاوت عرضه گردیده است که در مقالات زیر معرفی شده‌اند:
Layne, Christopher, "Offshore balancing revisited", *Washington Quarterly*, Spring(2002), vol. 25, no. 2, p. 237; Ifantis, Kostas, "Undrestanding interational politics after 11sep. terrorist attacks", *Perception*, March - May (2002), pp. 100-150.
- در مجموع می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود که بنیادهای اصلی استراتژی امنیت ملی آمریکا پیش از ۱۱ سپتامبر گذارده شده بودند. در این ارتباط نگاه کنید به: افتخاری، اصغر، «ظهور لویاتانی تازه»، کتاب ماه علوم اجتماعی، سال ۵، ش ۵۵ - ۵۴، صص ۵۱ - ۴۶.
4. See Cox, Robert & Timethy Sinclair, *Approaches to World Order*, Cambridge, U.P., 1996.
5. Desch, Michael, "Culture clash", *International Security*, Summer (1998), vol. 23, no. 1, pp. 141-150.
۶. حنا، الیاس، «النظام الدولي و الخيارات الاميركيه الجديده»، *شؤون الاوسط*، ش ۲۰۰۲، رقم ۱۰۵، صص ۶۵-۵۷.
7. See Brzezinski, Zbigniew, *The Grand Chesboard*, U.S, Basic Book, 1997.
8. See [http: "www. rand. org/publications/ RRR/RRR winter oo/ weet. htm](http://www.rand.org/publications/RRR/RRR%20winter%2000/weet.htm).
۹. العزى، غسان، «۱۱ ايلول ۲۰۰۱ و النظام الدولي: تغييرات مفهوميه محتمله»، *شؤون الاوسط*، ش ۲۰۰۲، رقم ۱۰۵، صص ۴۵ - ۳۱.
10. See Lake, David & Patrick M. Morgan (Edis), *Regional Orders: Building Security in a New World*, Pennsylvania, Pennsylvania U. P., 1997.
11. See Levy, Jacob, *The Multiculturalism of Fear*, Oxford, Oxfard U.P., 2000; Schechter, Michael, *Future Multiateralism: The Political & Social Framework*, U.N. University Press & St. Martin Press, 1999.
12. See Davis, Jacquelyn & Michael J. Sweeney, *Strategic Paradigms, 2025: U.S. Security Planning*

For a New Era, U.S., The Institute For Foreign Policy Analysis, 2000; Seal of the President of the United States, *The National Security Strategy of the United States of America*, September 2002; Office of Homeland Security, *National Strategy For Homeland Security*, July 2002.

۱۳. در این باره به بخش ویژه، ۱۱ سپتامبر از نشریه *شؤون الاوسط* (زمستان ۲۰۰۲ - شماره ۱۰۵) قسمت گفتگو پیرامون «آینده روابط اسلام و غرب» مراجعه شود. «الاب آنطوان ضوء» در این قسمت شواهد متعددی را ذکر کرده است که موید تاریخی مدعای مورد نظر به شمار می آید. جهت توضیح بیشتر در این زمینه رجوع شود به شماره ۱۰ فصلنامه مطالعاتی - پژوهشی «نهضت»، ویژه اسلام و غرب.

۱۴. البشیری، طارق، «الغرب و الاسلام و تحديات ما بعد ايلول | سبتمبر»، *شؤون الاوسط*، صیف (۲۰۰۲)، رقم ۱۰۷، صص ۱۱۱ - ۱۰۱.

۱۵. المصری، شفیق، «الارهاب فی میزان القانوني الدولي»، *شؤون الاوسط*، شتا (۲۰۰۲)، رقم ۱۰۵، صص ۵۶ - ۴۶.

۱۶. در این باره رک. غص، غسان، «الاستشراق الاميركي»، *شؤون الاوسط*، شتا (۲۰۰۲)، رقم ۱۰۵، صص ۱۱۱ - ۸۹؛ قانصو، وجیه، «الاسلام و الغرب بعد ۱۱ ايلول | سبتمبر»، *شؤون الاوسط*، نفس المرجع، صص ۸۸ - ۸۱، أمين، جلال، *عولمة القهر: الولايات المتحدة و العرب و المسلمون قبل و بعد احداث سبتمبر ۲۰۰۱*، القاهرة، دارالشروق، ۲۰۰۲.

17. See F.Jergis, *America & Political Islam: Clash of Cultures or Clash of Interests?*, U.K., Cambridge U.P., 1999.

۱۸. سمور، علی، «مستقبل التنافس بعد الحرب علی الارهاب»، *شؤون الاوسط*، شتا (۲۰۰۲)، رقم ۱۰۵، صص ۳۱ - ۲۱.

۱۹. العکش، منیر، «المعنى الاسرائيلي لاميركا»، *المستقبل العربي*، تموز، يوليو (۲۰۰۲)، صص ۱۰۴ - ۹۱؛ الکيلاني، هيثم، «علی هامش الحرب الاميركيه علی افغانستان، مجله دراسات شرق اوسطيه، السنه ۶، العدد ۱۸، شتا (۲۰۰۱ | ۲۰۰۲)، صص ۱۰۴ - ۸۷؛ هیکل، حسین، «حريق اميركي و عالمي» وجهات نظر، العدد ۳۳، تشرين الاول | اکتوبر، ۲۰۰۱.

20. See Fagan, Patrik & William H.G. Fitz Gerald, *Why Religion Matters: The Impact of Religious Practice on Social Stability*, The Heritage Foundation, January 25, (1996), no. 1064; Blair, Bruce & et.al., *Toward True Security*, Union of Concerned Scientists, 2001; Clawson, Patrick & G.Kemp & E. Shirley & K.Timmerman, "Iran as a danger" (Discussion), *Middle East Quarterly*, March 18 (1998); Pipes, Dannie, "The danger within: militant Islam in America", *Commentary*, November (2001).

21. See Serfaty, Simon, "The new normalcy", *Washington Quarterly*, Spring (2002), vol.25, no, pp. 209 - 19.

22. Ibid, pp. 221 - 32.

23. "Offshore balancing revisite", op.cit, pp. 237 - 8.

در همین ارتباط رجوع شود به: نوشته «دونالد رامسفلد» با عنوان «دگرگونی نظامی»، (فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، ش ۳۰، سال ۹، بهار ۱۳۸۱)، صص ۸۵ - ۷۱.
۲۴. نهرء، فؤاد، «متغیرات السیاسة الامیرکیه ازاء العرب»، *شؤون الاوسط*، شتاء (۲۰۰۲)، رقم ۱۰۵، صص ۸۰ - ۶۶.

۲۵. مزاحم، هیثم، «السیاسة الخارجیه الامیرکیه بعد ایلول»، *شؤون الاوسط*، رقم ۱۰۷، صص ۱۹۵ - ۱۷۳. این تحلیل به صورت موردی در خصوص تروریسم دولتی اسرائیل توسط «لیج» به کار گرفته شده است. رک.

Kirk Leech, "Palestine after 11 september", [http:// www.spiked Online, Com / arteiles / 00 00 00 02d60.htm](http://www.spiked Online, Com / arteiles / 00 00 00 02d60.htm) (oct.2001).

26. See Wiewiorka, Michel, *The Making of Terroism*, trans, David Gordon, White, the University of Chicago Press, 1993, esp. "Inversion", pp. 61 - 77, & "Live Terrorism", pp. 52 - 60; Rapoport, David, "Terrorism", in Hawkes Worth, Mary (Edi), *Encyclopedia of Government & Politics*, Routledge, 1992, Vol.2, p. 1061 - 79.

۲۷. السید، رضوان، «مستقبل العلاءه بین الاسلام و الغرب» (ندوة)، *شؤون الاوسط*، شتاء (۲۰۰۲)، قم ۱۰۵، صص ۱۱ - ۸.

۲۸. همانجا، صص ۱۳ - ۱۱.

29. See <http://www.Focus web.org/ourqwordx>.

۳۰. جابر، حسن، «مستقبل العلاءه بین الاسلام و الغرب» (ندوة)، مرجع سبق ذكره، صص ۳۰ - ۹.

۳۱. «مستقبل الاتفاضة بعد الحرب على الارهاب»، مرجع سبق ذكره، صص ۲۸ - ۲۶.

32. See Gray, Colin, *Modern Strategy*, Oxford, Oxford U.P., 1999.

33. See Deudney, Daniel, "Political fission: state structure, civil society & nuclear weapons in United State", in Lipschutz, R. (Edi), *On Security*, New York, Columbia U.P., 1998.

34. Snow, Donald, *National Security: Defence Policy in a Changed International Order*, New York, Martins Press, 1998, pp. 10 - 20.

35. Wanandi, Juesf, "A global coalition against international terrorism", *International Security*, Spring (2002), Vol.26, no.4, pp. 184 - 9.

36. Boniface, Pascal, "The lessons of september 11", *The International Spectator*, vol. xxxvi, no.4, October - December (2001), pp. 13-19; Eberhart, Dave, "What prevents U.S. attack on Iraq", <http://www.newsmax.com> (Jane 9, 2002).

37. See Mousseau, Michael, "Democracy & compromise in militarized intersate conflicts 1816-1992", *Journal of Conflict Resolution*, vol.42,no.2, April (1998), pp. 210 - 30; also See: Amin Samir, "U.S. hegemony & the response to temor", *Monthly Review*, November (2201).

38. Saighal, Vinod, "11 september 2001: global response patterns", *U.S.I Journal*, no. 546, vol. cxxi, October-December (2001), pp. 461 - 74.

39. Blinken, Antony, "Wining the War of ideas", *The Washington Quarterly*, Spring (2002), vol.25,no.2, pp. 101-14.

۴۰. این موضوع به طور مشخص در بیانیه روشنفکران آمریکایی خطاب به دولت بوش با موضوع سیاست تهاجمی دولت وی، آمده است (نگاه کنید به: *تایید جنگ؛ ترجمه بیانیه روشنفکران آمریکایی خطاب به دولت بوش*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱). همچنین نک. *نگاه آمریکایی به امنیت جهانی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، شماره ۹/۷، از حیث نظری نیز طراحی مفهوم بنیادگرایی اسلامی به عنوان یک دشمن تمام عیار قابل توجه می‌نماید. در این خصوصی نگاه کنید به:

Maria do Ceu Pinto, *Political Islam & The United States: A Suddy of U.S. Policy Towards Islamic Movements in The Middle East*, UK. Lthaka Press, 1999.

۴۱. حنفی، حسن، «الغرب و الاسلام بعد ۱۱ ايلول / سبتمبر»، *شؤون الاوسط*، رقم ۱۰۶، ربیع (۲۰۰۲)، صص ۶۶ - ۱۴۷. تحلیل‌های مشابهی نیز از سوی مقابل صورت پذیرفته است که به نوعی این وضعیت را تشدید می‌نماید. به عنوان مثال رجوع شود به ارزیابی‌های تازه فوکویاما که نظریه پرداز اصلی این حوزه به شمار می‌آید.

Fukyama, Francis, "Their target: the modern world", *News Week*, December (17), 2001.